

علی اصغر مدرس *

یادی از استاد گرانقدر، فقید سعید دکتر مهدی روشن ضمیر

لَا زِلَّةَ تَكْتُبُ فِي التَّارِيخِ مُجْتَهِدًا
حَتَّى رَأَيْتَكَ فِي التَّارِيخِ مَكْتُوبًا

از این بنده خواستند که درباره صفات و سوانح زندگی شادروان خلدآشیان دکتر مهدی روشن ضمیر یادداشت‌هایی تهیه کنم و تقدیم نمایم اگر قابل چاپ دانستند در نشریه‌ای که به مناسبت وفات آن بزرگوار منتشر خواهد شد چاپ نمایند. با اینکه بنده خودم را شایسته این کار نمی‌دانم ولی اطاعت امر دوستان و ادای دین اخلاقی نسبت به استاد فقید را لازم می‌دانم اینک چند سطر می‌نویسم و از قصور بیان که ناشی از عوارض پیری و تألمات روحی و کسالت مزاجی است قبلاً معذرت می‌خواهم.

* از یاران نزدیک استاد روانشاد دکتر مهدی روشن ضمیر

استاد بزرگوار

همه را بیازمودم ز تو خوشترم نیامد

چو فرو شدم به دریا چو تو گوهرم نیامد

تصویری از شخصیت آن شادروان

در مقام تصویر شخصیت، شرح وقایع زندگی، سواح حیاتی، درجه معلومات، نحوه تحصیلات و نظایر آنها چندان اشکال ندارد ولی بیان روحیات و اخلاق و خصوصیات معنوی و تأثرات درونی و طرز تفکر و جهان بینی و ملکات نفسانی و اوصاف اختصاصی و مبانی اخلاقی و نحوه قصدها و نیتها و بیان اسراری که در زوایای روح یک فرد مکنون می باشد، دشوار است با توجه به این حقیقت، اینک در حدّ توان به خصوصیات اخلاقی و سوانح زندگی آن شادروان اشاره می نمایم.

استاد عزیزم به وظایف انسانی خود، چنانکه باید و شاید عمل می کرد و آنها را به دیگران توصیه می فرمود که از آن جمله بود دعوت به آئین محبت و دوستی، سفارش قدردانی و سپاسگذاری، توصیه به پرهیز از ناسپاسی و خودستائی، دوری از خودپسندی و خودنمائی، اجتناب از ستایش نابجا خصوصاً نکوهش ناروا، سوختن برای دیگران و روشن کردن محفل دوستان، هنر را دیدن و از عیبها چشم پوشیدن که آنهمه را با قلم شیرین دلنشین، بیان شیوا و توانا، نثر دل انگیز و زیبا، الفاظ هماهنگ دنواز، احساسات و تأثرات، تواضع و خاکساری، دانائی و بینائی بیان می نمود.

با تمثّل به اشعاری به زبان مادری که خود ابتکاری است بجا و تمثّل به اشعار بزرگان و نصایح آنان چون حافظ و سعدی و مولانا و صائب و نظامی و

استمداد از سخنوران معاصر و استشهداد از ادیبات غرب و سنجش عالمانه آنها با ادیبات ما که اینهمه را با کمال صدق و صراحت و فصاحت و بلاغت به رشته تحریر می‌آورد و علاقه‌مندان را مسحور الفاظ و مجذوب معانی می‌نمود. سخن از زبان همه می‌گفت، مرهمی برای دردمندان آماده می‌کرد، خاطرات گذشتگان را زنده می‌ساخت. آنهم در عصری که غالباً «از مرّوت و وفا مثل سیمرغ و کیمیا جز نامی نمانده است». به قول استاد دکتر رعدی آذرخشی:

آنچنان رسم وفا مُرد که ترسم روزی

لیلی از زنده شود یاد ز مجنون نکند

در واقع خطاب به کسانی که دعوت حق را لبّیک گفته و در دیار خاموشی آرمیده‌اند می‌گفت: کار من برای خدا و محرّم ندای وجدان است. از کسی پاداش نمی‌خواهم حتی انتظار سپاس ندارم. این گفته «گوستا و فلوبر» تکیه کلامش بود که (بشر هیچ است، اثر همه چیز است).

کتاب "یاد یاران" آن شادروان علاوه بر لطافت و ظرافت و شیرینی بیان، یک آسوه اخلاقی عملی و نمونه‌ای است از وفا و صفا و محبت بی‌ریب و ریا، خصوصاً که توأم است با تمثیل‌ها و آثار نویسندگان، اشعار فارسی و ترکی شاعران، ترجمه نوشته‌های بزرگان و گفتگوی صمیمانه و صادقانه با ادیبان و دانشمندان و دانشجویان. هدف مؤلف ارجمند یادی از گذشتگان است و یادآوری در گذشتگان و دفاع از حقوق آنان. یاد و دفاع از کسانی که در قید حیاتند و زنده‌اند کاری است پسندیده و اگر رفته‌اند و در خاک سیه آرمیده‌اند و منشاء کوچکترین اثر نیستند کاری است کاملاً انسانی و بیش از حدّ ستودنی به عبارت دیگر اوّلی کاری است اخلاقی و دومی کاری است فوق اخلاق معمولی و قابل تحسین فراوان، در حدّ فداکاری و ایثار.

اینک یک نمونه

استاد، کتابهای نویسنده توانا، محمد حجازی متوفی به سال ۱۳۵۲ خورشیدی را بدقت خوانده، یادداشتها برداشته، با نوشته‌های دیگران سنجیده و ضمن شمردن مزایا و اشاره به نتایج اخلاقی آنها، نامه نسبتاً مفصّلی به ایشان نوشته ضمن تمجید فراوان، با کمال صراحت مقام سناتور ایشان را مورد انتقاد قرار داده و نوشته است: «می‌ترسم مقام ناپایدار، شما را از آفرینش آثار پایدار باز بدارد... مگر خودتان نوشته‌اید که هنرمند باید از هر گرفتاری پرهیزد؟ پس چرا سناتور شدید... شما را به خدا به کاری پردازید که خدای تان آفریده است.»

متعاقب آن در مقاله‌ای تحت عنوان (دفاع از حجازی و مستعان) استاد، از کسی که بای پروائی نسبت به آن دو بزرگوار بد و ناسزا نوشته است شدیداً انتقاد کرده و با بیان مفصّل و مستدلّی از حقّشان جانانه دفاع کرده است در صورتی که مستعان را اصلاً ندیده و قریب پنج سال از زمان درگذشت حجازی گذشته است. آیا این صفت پسندیده انسانی در عصری که زندگان را می‌ستایند و مردگان را به فراموشی می‌سپارند نمونه کامل حقشناسی و شجاعت ادبی و شهامت اخلاقی نیست؟ استاد، در نوشته‌های خود از این نمونه‌ها زیاد دارد.

مقام ادبی و نویسندگی استاد

با جرأت می‌توان گفت که استاد از مهد تا لحدّ آنی نیاسود، علاوه بر تألیفات سودمند چاپ شده و نشده که شرح آنها مستلزم فرصت مومّع است اشعار نغز و شیوا، فصیح و پرمعنی، به زبانهای فارسی و مادری در موضوعات و قوالب گوناگون می‌سرود و زینت‌بخش آثارش می‌نمود که امیدوارم به وسیله علاقه‌مندان خصوصاً فرزندان برومندش استاد دکتر محمدعلی روشن ضمیر

جمع آوری شود و با دیگر مؤلفات چاپ نشده‌اش مستقلاً چاپ و منتشر گردد. استاد، نویسندگی را از روزنامه‌های محلی فریاد، شاهین، تبریز و سهند آغاز نمود، این نوشته‌ها از همان اوان، آنچنان جلب توجه کردند که بارها چاپ شدند و مورد تقدیر اهل نظر قرار گرفتند زیرا تماماً شیوا و شورانگیز و دلنشین و بی تکلف بودند خصوصاً زمانی که صحبت از فضایل انسانی و شهادت اخلاقی و فداکاری در میان بود. از نوشته‌های متنوع استاد، آنچه مرا بیشتر متأثر کرد و بی‌اختیار بر صفای سریرت و قلم توانا و ضمیر منیرشان آفرین خواندم مقاله‌ای است تحت عنوان (تلفیق شعر و موسیقی) که استاد شه‌ریار و استاد اقبال آذر، دو هنرمند زبردست شعر و موسیقی در خانه استاد روی یک نیمکت نشسته‌اند، استاد، آن دو بزرگوار را از صمیم قلب می‌ستاید که هیئات کشور ما نظیر این دو هنرمند را دوباره ببیند و هیئات که ایران، اقبال آذری داشته باشد و شه‌ریاری.

ترجمه‌ها و شرح دیدنیها

استاد مطالب سودمندی را از زبانهای خارجی به فارسی ترجمه می‌کرد و در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌داد، اما نه ترجمه نامفهوم و معقد و محلّ، بل ترجمه صحیح و فصیح و غیرمخلّ زیرا وی شرایط اساسی ترجمه را دارا بود یعنی تسلط لازم به زبان و ادبیات خارجی، تسلط کافی به زبان و ادبیات فارسی، تسلط کامل به موضوع ترجمه، همچنین دیدنیها را می‌دید و می‌نوشت، احساسات رقیق خود را بیان می‌کرد و به دوستان و مشتاقان هدیه می‌آورد مثل:

۱- نوشتن شرح مسبوطی راجع به آبشار معروف نیاگارا که از جالب‌ترین مناظر طبیعت است. این آبشار که بیش از سیصد سال از کشف آن

می‌گذرد با پنج، شش متر ضخامت، از ارتفاع قریب پنجاه متر با امواج خروشان وحشتناک و صدای مهیب رعد آسا، چون غرّیدن چند تندر و صاعقه، بطور مداوم در درّه‌ای سرازیر می‌شود و رنگهای گوناگون به خود می‌گیرد و شبها از هشتاد کیلومتری صدای آن بگوش می‌رسد و صدها خصوصیات شنیدنی که در مقاله مسطور است.

۲- دیداری از گورستان تاریخی (پرلاشز) در مشرق پاریس که در عظمت و زیبایی چون گلستانی است مجلّل و زیبا و باصفا، با خیابانها و گردشگاههای بی‌شمار، پیکره‌ها و سنگ قبرهای دیدنی، درختهای با عظمت کهن‌سال، گلها و ریاحین معطر دلنواز.

۳- دیداری از مؤسسه علمی کلژ دو فرانس: استاد از مؤسسه مزبور و اساتید نامی آن سخن می‌گویند که به سال ۱۶۱۰ میلادی، سنگ بنای آن نهاده شد، در قرن ۱۸ میلادی به پایان رسید، در انقلاب کبیر فرانسه مورد احترام عموم بود، در قرن ۱۹ میلادی نمایانگر اوج اندیشه آزاد و در قرن ۲۰ میلادی، جایگاه والای شعر و فلسفه و عرفان. در این کلژ، هیچگونه مدرک و دیپلم صادر نمی‌شود، دانش برای دانش است و فضیلت برای فضیلت.

۴- نتردام پاریس: بنای معظم و باشکوهی که استاد، شب کریسمس ۱۹۵۶ میلادی از آن کلیسا و یکی از کاردینالهای دوازده‌گانه پاپ دیدن کرده با تشریفات مخصوص و مرتّب، با جلال و شکوه فراوان که مرسوم است.

۵- پانتئون پاریس: استاد از آن و قبرهای کسانی که در آن مکان مدفونند دیدن کرده و مطالب سودمندی نوشته است و جز آنها که زیاد است.

مهد هنر استاد و محیط کودکی و نوجوانی او

پدر استاد، در کوی مقصودیّه تبریز، خانه‌ای داشت پهناور، با فضای باز، گل‌های دلنواز، درخت‌های بارور و سایه گستر، با آب جاری لوله‌کشی اختصاصی که این، خود در آن زمان برای خانه‌ای امتیاز بزرگی بود. استاد، از آن خانه یاد می‌کند و از خانه وسیع و مصفا‌ی پدر بزرگ مادری‌اش، با انواع مرغ‌ها و کبوترهای زیبا، درخت‌های کهن سال با میوه‌های گوناگون و گل‌های یاسمن معطر، مهتاب و طلوع آفتاب، ستاره‌های درخشان، هوای خنک روح پرور سپیده‌دم و بازی با کودکان هم‌سن و سال سخنها می‌گوید، گردشگاه‌های باسمنج تبریز و یام مرند را که واقعاً دیدنی هستند بیش از حد می‌ستاید و ذوق ادبی صافی خود را مرهون و مدیون آن روزگاران می‌داند که توأم با صلح و صفا، مهر و وفا و دور از رقابت‌ها و خصومت‌های کودکانه اهل دنیا بود و از زبان شهریار می‌گفت افسوس که:

به‌شتمین جهنم اولماقدادی ذی‌حجّه میز محرم اولماقدادی

استاد به شهریار می‌نویسد «من در خانواده متوسّطی به دنیا آمده‌ام نه زیاد توانگر و نه زیاد تنگ‌دست. از کودکی شیفته دو چیز بوده‌ام شعر و داستان.

استاد شهریار و استاد روشن ضمیر

استاد روشن ضمیر دو مقدمه شیوا و پرمعنی برای منظومه حیدربابا نوشته است یکی در تبریز به سال ۱۳۳۲ خورشیدی در زمان حیات شهریار برای بخش اول و دیگری در فردیس کرج به سال ۱۳۶۸ خورشیدی بعد از وفات شاعر برای بخش دوم که هر دو مقدمه مزبور مورد تحسین فراوان عموم قرار گرفته خصوصاً مقدمه اولی که استاد شهریار بارها درباره آن فرموده است این نوشته، حیدربابا را به هم‌میهنان پارسی‌زبان شناسانده است. علاوه بر

فصاحت لفظ و بلاغت معنی که در نوشته‌های استاد در حد کمال است اطلاعات سرشارشان از ادبیات غرب زیب خاصی بر زیب‌ها افزوده و معجون مطبوعی پدید آورده است که خواننده از خواندن و شنونده از شنیدن سیر نمی‌گردد سهل است که درهای تازه‌ای برویش باز می‌شود. مثلاً گفتن اینکه (نه "توماس هود" و نه "تودور دوبانویل" نه "شاتوبریان" نه "هوگو" چه در کمیّت و چه در کیفیت هیچکدام به پای حیدربابا نمی‌رسند شاعر توانای ما در این مورد بخصوص گوی سبقت از همگان ربوده است و تنها خاطرات کودکانه "لامارتین" شاید قابل قیاس با حیدربابا تواند بود) و نیز گفتن اینکه (صاحب‌دلی، هم منصف باشد و هم مطلع و بخواهد خاطرات گویندگان شرق و غرب را یکجا گرد آورد مسلماً حیدربابا را قدر خواهد شناخت و بر صدر خواهد نشاند) کار آسان نیست خصوصاً از یک شخصیت مطلع و حسّاس، دارای وجدان همیشه بیدار که مسلماً تا آثار بزرگان را کاملاً نخواند و دقت وافی ننماید هرگز چنین نظر قاطع نمی‌دهد و یکی را بر دیگری بدون جهت مرجّح نمی‌شمارد. استاد، علاوه بر دو مقدمه مذکور، مقدمه جامعی هم تحت عنوان "شعر شهریار" بر دیوان شهریار نوشته و با قلم توانایش اطلاعات ارزنده پر بار در اختیار علاقه‌مندان قرار داده و راجع به تعریف شعر بطور کلی و ویژگیها و تنوع شعر شهریار و علاقه شهریار به حافظ و نمونه اشعاری که در ستایش حافظ سروده است و اشعار تعلیمی و حماسی و قصه‌ها و اشعار غیرجدّی و تصادفی و مکتب شهریار و نمونه‌های جالبی در این زمینه‌ها بحث و گفتگوی جامع نموده است. استاد تا توانسته درباره شهریار کار کرده و در تجلیل او تلاش نموده و متقابلاً مورد نوازش و قدردانی و مهر و محبت شاعر قرار گرفته است. به نظر استاد، عشق و ناکامی و سوز و گدازها بود که شهریار را بلندآوازه کرده و محبوب خاص و عام نموده،

زبانش را گویا و دلش را کانون آتش و سخنان از دل برآمده‌اش را در دلهای عارف و عامی نشانده است بدیهی است «تا دلی آتش نگیرد حرف جانسوزی نگوید» لذا صاحب‌دلان «درد دوست را به صدهزار درمان نمی‌دهند» و «عاشقی را شیوهٔ رندان بلاکش می‌دانند» و «سوز دل، اشک روان، نالهٔ شب، آه سحر» را عنایت حق می‌شمارند چنانکه شهریار می‌گوید:

تمنای وصالم نیست عشق من مگیر از من

به دردت خو گرفتم نیستم دربند درمانت

درباره مکتب شهریار معتقد است که وی انقلابی عمل کرده غالباً، هم قالب‌های سنتی، هم طرز بیان سنتی، هم موضوعات سنتی را به دور انداخته و قطعاتی را پدید آورده است که بعضاً بی‌سابقه هستند و لذا با مکتب خود خدمت شایان به ادب فارسی کرده، تجسم عینی (تصویرسازی) و راه و رسم نوپردازی معتدل (دور از افراط و تفریط) را به آیندگان و نسل جوان یاد داده است.

استاد شهریار بارها ضمن اشعار فارسی و ترکی خود یادی از استاد

کرده و از ایشان قدردانی و تجلیل نموده که از آن جمله است:

به نقش خامهٔ روشن ضمیر موسیقی است

که زخمهٔ قلمش تار دلکش آهنگ است...

نیز می‌فرماید:

چنانچه دکتر روشن ضمیر وصف گمش

که شعر ناب همه می‌تراود از قلمش

استاد شهریار برای دیدار از شاعر نامدار فریدون مشیری از استاد و

دوست دانشمندش ابوالقاسم صدرائی دعوت می‌کند و در این باره بیت ذیل را

می‌سراید:

بیدار مشیری مهدی روشن ضمیر آمد

که از آینه سبقت می برد روشن ضمیری را

استاد شهریار در بیتی از اشعار ترکی خود می فرماید:

بوردن روشن ضمیرینده هنرین یاد ائلدیم

من اونوندا قلمین طوطی گویا ائلدیم

(یعنی من قلم روشن ضمیر را هم طوطی گویا کردم) در این مورد استاد

روشن ضمیر برای رفع سوء تفاهم با کمال ادب و نزاکت می نویسد: تصوّر نشود

که قبل از دیدار شهریار و آشنائی با آثار گرانقدر او چیزی نداشته است زیرا

اولین دیدارش با استاد شهریار و آشنائی اش با آثار آن بزرگوار سال ۱۳۳۲

خورشیدی بوده در صورتی که وی تلاشهای شعری و ادبی و نویسندگی را از

سال ۱۳۱۴ خورشیدی یعنی ۱۸ سال قبل از آشنائی با آثار شهریار شروع کرده

و در این مدت آثار نسبتاً زیادی پدید آورده است. نیز از این مقوله است اظهار

اشتیاق شهریار بیدار استاد در اوج شدت بیماری و بستر مرگ. استاد شهریار

در اواخر حیاتش با مجله "بول" مصاحبه ای انجام داده و گفته است (ما نویسنده

عالی، نظیر روشن ضمیر داریم که بر حیدر با مقدمه نوشته است، عیناً نظیر

مطیع الدوله "محمد حجازی" است) آنچه مسلم است استاد از مریدان شهریار

است همچنانکه شهریار از سرسپردگان حافظ و حافظ هم چنانکه خودش

می گوید: هر چه دارد همه از دوست قرآن دارد. شهریار درباره حافظ گفته

است:

بسر بر تاجم از اختر نهادی

اگر تشریف دریا ندم دادی

و خطاب به شیراز می فرماید:

شاید از گردوغبار سفرم شناسی

شهریارم به درِ خواجه غلام ای شیراز

استاد و اشعار توصیفی و آزاد شهریار

استاد با اینکه شهریار را یک غزل‌سرای غنائی می‌داند و شعر غنائی را عالی‌ترین نوع شعر در جهان می‌شمارد ولی معتقد است که آیندگان، شهریار را بیشتر به خاطر تابلوها و اشعار آزادش که متضمن نوآوریها هستند خواهند ستود زیرا که نادر است شاعری هر قدر زبردست باشد از غزلهای حافظ، سعدی، مولانا و صائب پیشی گیرد و در برابر آنها عرض اندام نماید. اما شهریار با اینکه غزلهای زیبا و شیوا سروده است در اشعار توصیفی (که استاد، آنها را تابلوهای شهریار می‌نامد) اعم از واقعی مثل تصویر امیرخیزی، زیارت کمال‌الملک، جشن سده اقبال یا خیالی مثل مولانا در خانقاه شمس، دو مرغ بهشتی، هذیان دل و غیره دست به ابتکار جالبی زده و خدمت شایان نه تنها به ادبیات ایران بل به ادبیات جهان انجام داده است. همچنین شعر آزاد را از ابتدال و بی‌نظمی و بی‌بندوباری نجات داده و قطعاتی ساخته است که در عین آزادی از قافیه و آزادی از درازی و کوتاهی مصرعها دارای آهنگ و معنی و لطافت و ظرافت و از هر جهت موزون و دلنشین هستند و بدینوسیله راه را هموار کرده و حق بزرگی به گردن معاصران و آیندگان نهاده و با پدید آوردن قطعات زیبایی نام خود را مخدّد و جاودانه کرده است از قبیل پیام به انشتین، ای وای مادرم، مومیائی و جز آنها.

استاد و اساتید زمان او

استاد، پرفسور محسن هشترودی را شایسته عنوان "نابغه" یا ژنی می‌دانست، از میان استادان تنها پرفسور فضل‌الله رضا و دکتر حسایی را در جامعیت و آگاهی نسبی در تمام زمینه‌ها نظیر او می‌شمرد و به شادروان دکتر فاطمه سیّاح مقام علمی والا قائل بود، از وی ذکر خیر فراوان می‌نمود و بیش از حدّش می‌ستود چنانکه بعد از فوتش کرسی وی خالی ماند و کسی پیدا نشد درس او را تدریس نماید. از میان استادان به دکتر رعدی آذرخشی، تربتی، ملک‌الشعرای بهار، دکتر رضازاده شفق، دکتر فریار و هائری، سه ارادت مخصوص می‌ورزید، از استادش شادروان حسین امید که در پرورش ذوق ادبی او سهم به‌سزا داشت به نیکی فراوان یاد می‌کرد و از میان نویسندگان معاصر محمدعلی جمال‌زاده، محمد حجازی و علی دشتی را بیشتر می‌پسندید.

اشاره‌ای به چند عقیده استاد

استاد، عشق را نه تنها انگیزه ذوق ادبی بل پایه و بنیان عالم هستی می‌دانست، معتقد بود که در عالم سخنوران، عشق و محبت مقام والا دارد، چون صحبت از عشق می‌شود کلام‌شان اوج می‌گیرد، دارای شور و جذبه و حال می‌گردد، عشق الهی را که منظور عرفا و شعرای نامی ایران چون حافظ و مولانا و عطار است بی‌بدیل می‌شمرد و اقیانوس بیکران عشق عرفانی آنان را قابل قیاس با عشق زمینی نمی‌دانست. با احاطه کاملی که به ادبیات فرانسه داشت درباره عشق و عاشقی و مقام این پدیده عالی سخن می‌گفت و از نوشته‌های بزرگان ادب فرانسه استشهاد می‌نمود و فرصت کم را برای بیان حق مطلب غیرکافی و مستلزم تدوین کتابها می‌دانست و سپس سنجش کوتاهی از مفهوم

عشق در ادبیات ایران و فرانسه می‌کرد، لطافت و ظرافت عشق را در ادبیات فرانسه می‌ستود با این قید که از چارچوب وجود آدمی پا فراتر نمی‌گذارد لذا عشقِ اسیر رنگ را موقت و ناقص و ناپایدار می‌شمرد و از زبان مولانا می‌فرمود: عشق‌های کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود عشق آن زنده گزین کو باقی است وز شراب جانفزایت ساقی است استاد، معتقدات مذهبی بی‌ریب و یادداشت، در نامه‌ای به یکی از دانشجویان چنین نوشته است: «همیشه خدا را حاضر و ناظر بدان، هرگز از یاد او غافل مباش، از آن خودبینان حذر کن که خیال می‌کنند با دو سه کلمه درس خواندن راز آفرینش را دریافته‌اند.

پشه کی داند که این باغ از کی است

در بهاران زاد و مرگش در دی است
ایمان به خدا، به دل آدمی آرامش می‌بخشد، او را در سختیها یاری می‌دهد، از پستی‌ها و زشتیها باز می‌دارد...» خواندن کتابهای مخرب اخلاق را نمی‌پسندید، عقیدهٔ مادی‌گرایان را که مدعی دانائی و منکر خدایند ابلهانه می‌شمرد، اعتراف به نادانی را سرآغاز دانایی می‌دانست و می‌فرمود انسان ولو عالم و دانا باشد باید توان خود را برای درک حقایق ناچیز شمارد در واقع به این نکتهٔ عالی اشاره می‌کرد که انسان ساختمان معین، مغز مخصوص با ابعاد مشخص و اندازه محدود دارد اگر بخواهد با درک محدودش حقایق نامحدود را دریابد موفق نمی‌شود. مثلاً اگر صدائی را نمی‌شنود یا رنگی را نمی‌بیند یا موجی را احساس نمی‌کند نباید آنها را نفی و انکار نماید و عدم وجدان را دلیل عدم وجود شمارد زیرا به قول برگسون فیلسوف و عارف فرانسوی ادراک حقیقت به طریق دیگر دست می‌دهد که درون‌بینی و مراقبه نام دارد، آنهم نوعی از تعقل

است که در قیاس با تعقل منطقی مثل دیدن است نسبت به شنیدن و مثل بیماری است که درد را شخصاً حس می‌کند و طبیبی که وصف درد را در کتاب می‌خواند در هر حال باید به توصیه ابن سینا عمل کند یعنی آنچه را که می‌شنود در بقعه امکان قرار دهد مگر بر محال بودن آن دلیل قطعی داشته باشد.

در تعریف شعر می‌فرماید «هر چه که تارهای دل ما را بلرزاند شعر است» و عالی‌ترین شعر آن را می‌داند که «به طور طبیعی و بدون تکلف از دل سراینده برخیزد و در دل شنونده جای گیرد».

استاد، به ادب و نزاکت، کوشش و استقامت، تحمل و پایداری و صبر و بردباری توصیه می‌نمود و معتقد بود آنچه نام آدمی را جاودانه می‌سازد و به ابدیت می‌رساند هنرهای زیبا است. نیکی به جای بدی را فقط در حق کسانی روا می‌دانست که ذاتاً شریف و دارای وجدان همیشه‌بیدارند که در اثر نیکی از کار بد خود شرم‌منده می‌شوند و تا عمر دارند گرد بدی نمی‌گردند.

استاد و مولانا

استاد، مولانا را با فیلسوفان و دانشمندان و نویسندگان و شاعران اروپایی از قبیل پاسکال، برگسون، شاتوبریان، لامارتین و هوگو مقایسه کرده و شباهت اندیشه آنان را تا حد امکان دریافته و مطالب سودمندی را برشته تحریر درآورده است با توضیح این واقعیت که عرفان در ادبیات اروپایی هرگز بیای ادبیات عرفانی ایران نرسیده و نخواهد رسید و ضمناً نظرات استاد فقید نیکلسن انگلیسی و گوته آلمانی و موريس باریس فرانسوی را درباره مولانا مختصراً شرح داده است. استاد، مثنوی و دیوان شمس مولانا را چنان با قاطعیت ستوده است که در دلها نفوذ می‌کند، ایمان می‌آفریند. با یک عمر آشنایی با ادبیات

غرب فرموده است «در ادبیات هیچ ملتی نظیر مثنوی مولانا را ندیده‌ام و نه همانند دیوان شمس او را ... در بلندی اندیشه و شورانگیزی کلام و شیدائی، من نه تنها در ایران بل در تمام جهان هم‌آورد و همانندی برای مولانا سراغ ندارم».

به عرایض خاتمه می‌دهم و از جسارتی که شد معذرت می‌خواهم، درباره استاد بزرگوار هر چه بنویسم بردن قطره به عثمان و زیره به کرمان است. این بنده بیمقدار کجا و سخن گفتن در حق بزرگان کجا این چند سطر هم که نوشته شد برای عرض ادب و امتثال بود استاد بارها از زبان شهریار می‌گفت و به گفته‌اش اصرار داشت که:

دارم هوای صحبت یاران رفته را

یاری کن ای اجل که بیاران رسانیم

حال خطاب به روح پرفتوح استاد می‌گویم اینک اجل یاری کرد و تو را به شهریار رسانید و آرزویت را برآورده نمود دیگر غم بی‌همزبانی‌نداری همچنانکه شهریار در اوج شدت بیماری و بستر مرگش در اشتیاق دیدار تو بود، خوش به حالت که به عهد خود وفا کردی و بمرادت رسیدی.

سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری

که حق صحبت و عهد وفا نگه دارد

روشن ضمیر عزیز تو نمونه تقوا و فضیلت بودی، خون دل خوردی و

آثار جاودان آفریدی بالاخره سر در قدم رضا نهادی، رفتی از شر و شور زندگی رستی و به حق پیوستی، خیمه در ملک بقا و لیبیک در حرم کبریا زدی، تو که "یاد یاران" می‌نوشتی و از دوستان یاد می‌کردی، مقدر شد که دوستان از تو یاد کنند و برایت تاریخ نویسند آری این است راه و رسم روزگار، این است حقیقت تلخ و ناگوار.

بِیْنَا مُیرَى الْإِنْسَانِ فِیْهَا مُخْبِرًا حَتَّى مُیرَى خَبِرًا مِنَ الْأَخْبَارِ
دیگر در محافل دوستان حاضر نخواهی شد، با دوستان سخن
نخواهی گفت، آن ندای دلنوازش به گوش مشتاقان نخواهد رسید، کسی که به
افلاکیان پیوست با خاکیان سخن نخواهد گفت حق داشتی که بگوئی:

چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانی است

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
استاد گرامی، خدا تو و شهریار بزرگ را غریق رحمت و قرین
آمزش و مغفرت فرماید، با اولیای دین و بزرگان علم و ادب محشور گرداناد،
روح تان را مسرور و قبرتان را پراز نور کناد بمنهد وجوده، اینک با دو بیت از
مولانا به عرایض خاتمه می‌دهم.

من چه گویم یک رگم هشیار نیست

شرح آن یاری که او را یار نیست

شرح این هجران و این خون جگر

پژوهشگاه علوم انسانی این زمان بگذارد تا وقت دگر

رتال جامع علوم انسانی